

آلاله‌ها تفسیر می‌شود، شقایق‌ها مهر سید
بر سینه می‌زنند و یاس‌ها بر فراز قلّه عفت
پرچم آزادی را می‌کوبند.

و تو ای پاسدار دل‌های بلور!
بیا و دنیای دل را به بوی خوش فطرت
پر کن. دل‌هایی که همواره در سرزمین نیمه
شب تو را می‌خوانند و به عشق تو در آسمان
مکاشفه پرواز می‌کنند.

ای قافله سالار کاروان زخم!
ای که اشک چشم پاکت نگین مجلس
شب‌های سرخ است!

ای هستی جویبارها و ای جویبار
هستی!

ای که نام گمنامت پیچک زینت‌بخش
ساق عرش خداست!

عمری است که قاصدک وجودم
سرگردان آسمان غربت است.

عمری است که تصویر طاووس
بهشتی‌ات را بر چشم می‌کشم.

عمری است که با اشک گلبرگ صورتت
را بر گونه حک می‌کنم.

... و خواهی آمد در آدینه‌ای سیاه که
سرخ خواهد شد و سپس سبز،
و ظهور تو نوید این رجعت پاک است.
بازگشتی که نوید آن را سپیدپوشان آسمان و
سبز جامگان زمین داده‌اند.

و تو خواهی آمد و یاس‌ها و نیلوفرهای
«سرکش» را به دعوت خواهی خوانند و حضور
تو تسلای دل یاس‌های کبود خواهد بود.

می‌آیی و خواب سیاه گل‌های آهنین را
برهم خواهی زد و زنجیر بر پای شمشیرها
خواهی افکند. حکومت بر کشور آئینه‌ها
حتمی است، آنجا که همه صاف و ساده‌اند
همچون روستانشین ولایت عشق،

دیگر گل‌ها حرمت پیدا می‌کنند، غیرت

طاووس بهشتی

برای امام زمان

مقداد

غدير من آسمان

ف. سحری

من آسمان غدیرم. شاهد و ناظر بر اجرای بزرگ‌ترین فرمان الهی در
سال دهم هجری بودم. من به همراه آفتاب سوزان بر سراسر
سرزمین غدیر سایه افکنده بودیم.

کاروانی از دور می‌آمد، همراه مردان آسمانی. مردم به فرمان
حضرت رسول ﷺ در غدیر جمع شدند. اوایل روز بود و هوا بسیار
گرم. آن حضرت به اصحاب خاص خود از جمله سلمان، ابوذر، مقداد



ای دادرس!

سال هاست که بر آذاهای دروغ خود می‌گیرم.

سال هاست که در تلاطم اوهام خود به تصادم با صخره‌های سهمگین غرور عادت کرده‌ام.

سال هاست که در منجلاب اعمال خود به سکوت سنگین و معنی‌دار فرشتگان خو گرفته‌ام و با هیاهوی وسوسه‌های شیطان مانوس گشته‌ام.

سال هاست که نفس اماره‌ام مرا مصلوب دار خودپرستی کرده است.

و اکنون دلم آسمانی می‌خواهد بی‌انتها برای پریدن و چشم بغض گرفته‌ام بارانی می‌طلبد با ابرهای بی‌ساحل.

ای سایبان شقایق‌های داغدار!
از آئینه‌های سرزمین «شهود» شنیدم که در دوران آهن نیز می‌توان پروانه شد و تا گلشن مکاشفه اوج گرفت و به عین‌الیقین و حتی حق‌الیقین رسید و لکن مرغ پر

سوخته‌ای می‌خواهد که بال بر شمع وجود تو سوده باشد، پس ای شمع من بیا!

ای ابروی تو محراب وجودم!

در کجا می‌توانم چشمان دریایی‌ات در چشمان کویری‌ام قاب بگیرم؟

آیا راهی هست که سر بر چمنزار دامان تو گذارم و زیر سایبان گیسوان شبنم‌های چندین ساله‌ام را نثار کنم؟

صاحب نیستانی فرمود: اگر خود «گل» باشی و «شب بو»، «شبنم» خواهد آمد و باغبان این گلستان، فقط گل‌های شبنم‌آلود را خواهد چید. این‌گونه از محالستان به حالستان پرخواهی کشید.

ای باغبان!

چه کنم! گلی کاغذی‌ام در دشت گلستان دل و به امید نسیم مسیحایی‌ات، شاید که زنده شوم و تو مرا ببویی.

بیا، بیا که غنچه‌هامان پژمرده و گل‌هامان پرپر شدند.

مولای ما! العجل، العجل، العجل...

نگاه ایشان می‌گفت: «تو ای آسمان شاهد باش که امروز چه بسیار مردمی با پسر عمویم بیعت می‌کنند و ولایت او را می‌پذیرند، ولی اندکی نمی‌گذرد که این ناسپاسان، حق بیعت خود را اداء نمی‌کنند و جانشین مرا تنها می‌گذارند. پس تو این روز را فراموش نکن و به خاطر داشته باش که این مردم بسیار ناسپاس و حق شناسند!»

سپس فرمودند: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَانصِرْ مَنْ نصره، وَاخْذَلْ مَنْ خَذَلَهُ»

پس از بیان این کلمات گوهریار بود که جبرئیل در غدیر نازل شد و این آیه را نازل کرد: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خدا را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم.»

پی‌نوشت.....

۱. طبق بعضی روایات درختی به نام «شوک» بوده که تیغ‌های بسیار داشته است و بعضی درخت «اراک» نقل نموده‌اند. بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۱۵۹

۲. بحارالانوار، جلد ۳۷، ص ۲۰۶

و عمار امر فرمودند تا زیر چند درخت کهنسال^(۱) را جارو زده و خار و خاشاک از آن جمع نمایند و آب پاشیده و منبری از سنگ‌ها و رواندازهای شتران مهیا سازند، منبر آماده گردید. روی آن را با پارچه پوشانده و تزیین کردند. پس از آن‌که نماز ظهر را به جماعت خواندند، به دستور حضرت رسول اکرم ﷺ مولای متقیان علی علیه السلام در سمت راست ایشان و یک پله پایین‌تر روی منبر قرار گرفتند. پیامبر اکرم ﷺ به ایراد سخن پرداختند و از پیوند قرآن و اهل بیت علیهم السلام، از ولایت و امامت علی بن ابی‌طالب علیه السلام و فرزندان او تا ولایت و امامت حضرت مهدی (عج)^(۲) سخن گفتند و من تمام آن لحظات در این فکر بودم که امروز چه اتفاقی خواهد افتاد؟

آنگاه حضرت فرمودند: ای مردم من در تبلیغ آنچه خدا بر من نازل فرمود کوتاهی نکردم، جبرئیل سه بار بر من نازل شد و هر بار مرا از جانب خدای متعال امر کرد که در این مکان، به هر سفید و سیاهی، از هر قبیله‌ای، اعلام کنم که پس از من ولی و سرپرست شما امیرمؤمنان علی علیه السلام است. پس دست‌ان مبارک ایشان را بالا گرفتند. من هنوز گرمای آن دستان را حس می‌کنم. نگاه آن روز پیامبر اکرم (ص) هیچ‌گاه از یاد من نمی‌رود. در نگاه ایشان هزاران حرف نهفته بود و قصه‌ای از مظلومیت موج می‌زد.